درباره استاد محمدرضا حکیمی ـ سیدحسن افتخارزاده
علمی- ترویجی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال هجدهم، شماره ۷۲ «ویژه پژوهش‌های قرآنی»، پاییز ۱۴۰۰، ص ۱۴۹-۱۶۲

در باره استاد محمدرضا حکیمی

سیدحسن افتخارزاده*

برای من توفیقی است که نسبت به مرحوم علامه محمدرضا حکیمی سوابق آشنایی خود و خاطراتی از ایشان بیان کنیم.

حدود سال ۱۳۳۴ بود که من برای ادامه تحصیل از سبزوار به مشهد رفتم. بعد از دو سه ماه در مدرسه نواب مستقر شدم. این مدرسه زمانی سومین مدرسه در بالا خیابان مشهد بود. کسی که از صحن حرم به سمت بالا خیابان خارج می‌شد، سه مدرسه می‌دید: ابتدا مدرسه باقریه، بعد مدرسه حاج حسن و سوم مدرسه نواب. البته در توسعهٔ صحن حرم، مدرسه باقریه و حاج حسن در صحن و بست افتاد و اکنون نخستین مدرسه‌ای که در بالا خیابان دیده می‌شود، مدرسه نواب است. به هر حال، زمانی که من در مدرسه نواب ساکن شدم حدود ۱۳یا ۱۴ سال داشتم. در همان زمان به تدریج در مدرسه نواب با شخصیتی آشنا شدم که حجره‌اش در طبقه دوم مدرسه رو به خیابان بود. مدرسه نواب، حجره‌هایی داشت که زیر آنها مغازه بود؛ چهار پنج تا حجره در سمت راست مدرسه، و همین تعداد در سمت چپ مدرسه. در یکی از حجره‌های سمت راست طبقه دوم، آقایی ساکن بود که می‌گفتند محمدرضا حکیمی نام دارد. برخلاف بقیه طلاب که معمم بودند، ایشان مانند کاسب‌های مشهد، پالتو داشت و بعضی وقت‌ها بی‌عبا و گاهی با عبا بود. ایشان

*. دکتری فلسفه، محقق و پژوهشگر.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

حدود هشت سال بزرگتر از من بود. من متولد ۱۳۲۱ هستم و ایشان متولد ۱۳۱۴ بود.

در مدرسه طلبه‌ها به تدریج با همدیگر آشنا می‌شوند. من هم با ایشان کم کم آشنا شدم؛ مخصوصاً حدود سال ۱۳۳۹ که مرحوم علامه امینی به مشهد آمدند، با همت آقای حکیمی و فردی دیگر به نام آقای مظلومی، از علامه امینی دعوت شد که در مدرسه نواب منبر برود. از آن زمان مرحوم حکیمی جذب علامه امینی شد و به ایشان ارادت پیدا کرد و به تفکرات اصیل شیعی و سوز تشیع در خلال آشنایی با علامه امینی دست یافت.

کم کم متوجه شدیم که آقایان حکیمی سه برادرند: محمدرضا و محمد و علی، که اینها از فارغ التحصیل‌های مدارس حاج علی اصغر عابدزاده (۱۲۹۰-۱۳۶۵ شمسی) بودند. آقای عابدزاده شخصیت محترمی بود که در مرحله اول منزل خودش را به مهدیه تبدیل کرده بود و در آن جا شاگرد می‌پذیرفت، از کلاس اول دبستان تا پنجم دبستان. رسمیت قانونی هم نداشت؛ لذا برخی از شاگردان ایشان که می‌خواستند ادامه تحصیل بدهند، از بیرون تصدیق ششم می‌گرفتند و بعد برای ادامه تحصیل به دبیرستان می‌رفتند. ولی آقای عابدزاده معتقد بود که مدرکی به کسی ندهد که کارمند دولت بشود. در پی آن مدارس، مرحوم عابدزاده انجمن پیروان قرآن را تأسیس کرد که جلسات مفصلی در مشهد داشت و مدارسی هم به همان کیفیت تأسیس کرد؛ ابتدا مدرسه مهدیه، و پس از آن مدارس دیگر به نامهایی مانند: عسکریه، جوادیه و نامهایی دیگر که از نامهای مبارک معصومان گرفته بود. مرحوم عابدزاده کاسب بود، ولی چنین حرکت فرهنگی زیبایی در مشهد راه انداخته بود. ایشان در جلسات درس اخلاق مرحوم آیت الله میرزا مهدی اصفهانی شرکت کرده بود و بر مبنای تفکر صاحب الزمانی که از مرحوم میرزا مهدی اصفهانی فرا

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

گرفته بود، با آن تفکر مهدیه را ساخته بود که مرحوم آقای کافی هم یکی از فارغ التحصیلان آن مهدیه است و نهایتاً به وصیت خودش در همان مهدیه دفن شد.[1]

آقای حکیمی هم سوز امام زمانی را از آن جا گرفته بود. بعد به حوزه آمده بود. قبل از رفتن من به مدرسه نواب، و قبل از این که مرحوم میرزا احمد کفایی (فرزند آخوند خراسانی) متولّی مدرسه نواب بشود، مرحوم شیخ علی اکبر نوغانی متولی مدرسه بود. مرحومین آیات: شیخ علی اکبر نوغانی، شیخ مجتبی قزوینی، شیخ هاشم قزوینی، شیخ حسنعلی مروارید، همه ازشاگردان مرحوم میرزای اصفهانی بودند و روح ولایت و توجه به امام زمان علیه‌السلام را از ایشان گرفته بودند.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه سقوط کرد، محمدرضا پهلوی سرکار آمد و بسیاری از خرابکاری‌های رضاشاه تصحیح شد و به حالت اولش برگشت. مدارسی از حوزه علمیه را که زمان رضاشاه گرفته بودند و تبدیل به پادگان یا انبار کرده بودند، مجدداً در اختیار علما قرار گرفت.

زمانی که مرحوم شیخ علی اکبر نوغانی متولی مدرسه نواب شد، یک عده طلبهٔ مفید و حسابی با توجه بسیار خوب تربیت کرده بود. آن طلبه‌های تربیت شدهٔ مرحوم نوغانی، همین بزرگان فضلای بزرگان مشهد هستند؛ مثل اخوان سیدان (آقایان سید عباس و سید جعفر)، مرحوم شیخ محسن حائری، مرحوم محمد رضا حکیمی، مرحوم شیخ محمد اشکذری، مرحوم شیخ محمدرضا ترابی و مرحوم آقای عبادی. اینها فضلای مشهد بودند که تربیت شدگان مرحوم شیخ علی اکبر نوغانی در مدرسه نواب بودند.

بنابراین آقای حکیمی از مدارس عابدزاده شروع کرده و بعد تحت نظر مرحوم

۱. در مورد مرحوم عابدزاده بنگرید به کتاب «انجمن پیروان قرآن مشهد: فعالیت‌های مذهبی، آموزشی، سیاسی و اجتماعی با تأکید بر کارهای علی اصغر عابدزاده» نوشتهٔ محمد نظرزاده، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، ۱۳۹٤.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

شیخ علی اکبر نوغانی قرار گرفته بود. زمانی که من به مدرسه نواب رفتم، شیخ علی اکبر فوت کرده بود و تولیت مدرسه نواب در اختیار آیت‌الله میرزا احمد کفایی بود، چنانکه ریاست حوزه مشهد بطور کلّی دست ایشان بود. وی پسر مرحوم آخوند خراسانی بود و دربار شاه به ایشان خیلی احترام می‌گذاشت. مثلاً تلفن اختصاصی از شاه داشت. وی تولیت اغلب مدارس مشهد را به عهده گرفته بود و حتی نماینده ایشان، آقای بجستانی، کارت تحصیلی طلبه‌ها را امضا می‌کرد. بعدها این آقای بجستانی به تهران آمد. آقای کفایی نیز در تاریخ ۷ ذیقعدهٔ ۱۳۹۱ ق. /۶ دی ۱۳۵۱ ش. فوت کرد.

در آن زمان آقای کفایی رئیس حوزه مشهد بود و آقای میلانی هم شخصیت تراز اول علمیت مشهد بود. مخصوصاً بعد از فوت مرحوم سید موسی اردبیلی، بعد نوبت به آقای فقیه سبزواری و آقای قمی می‌رسید. پس در رأس علما، از نظر علمیت آقای میلانی و از نظر ریاست آقای کفایی بود، بعد به ترتیب، نوبت آقای به آقای سبزواری حاج آقا حسن قمی و بعد به دیگر علما می‌رسید.

مرحوم حکیمی از نظر معارف به درس مرحوم آقای شیخ مجتبی قزوینی رفته بود. قسمی از فقه و اصولش را خدمت مرحوم شیخ هاشم قزوینی خوانده بود. بعد هم درس خارج آیت‌الله میلانی شرکت کرده بود. آقای میلانی از سال ۱۳۳۳ شمسی به مشهد آمده و در مشهد مانده بود. زمانی که من به مشهد رفتم، آقای میلانی تازه به مشهد آمده بود و آقای حکیمی درس ایشان می‌رفت. در آن زمان آقای حکیمی یک طلبه فاضل درس خوانده بود؛ چون در درس اساتیدی قوی مانند شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری (ادیب دوم) رفته بود که من هم بعدها به درس ایشان رفتم. (در مشهد دو استاد به نام ادیب شهرت داشتند: یکی شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری، مشهور به ادیب اول که مرحوم حاج شیخ محمود حلبی در محضر ایشان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

درس ادبیات خوانده بود. ادیب دوم تقریباً جانشین ادیب اول بود). آقای حکیمی و بسیاری از فضلای معاصر او در مشهد ادبیات را نزد آقای ادیب نیشابوری دوم خوانده بودند.

آقای حکیمی علاوه بر شرکت در درس آقای ادیب، ادبیات را خیلی خوب خوانده بود. پس از آن در مقطع سطح خدمت مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی، رسائل وکفایه و مکاسب خوانده بود. درس معارف و اعتقادات را از مرحوم شیخ مجتبی قزوینی فراگرفته بود. بعد از آن، درس آقای میلانی رفته بود و پای‌بند به شخصیت آقای میلانی و حاج شیخ مجتبی بود. زمانی که من به مشهد رفتم، در این شرایطِ آقای حکیمی با ایشان آشنا شدم، مخصوصاً از این جهت که در ادبیات قوی بود، در مجمع ادبی خراسان شرکت می‌کرد، همان زمان‌ها به فارسی و عربی شعر خوب می‌گفت، روی الغدیر هم کار کرده بود. در کتاب ادبیات و تعهد در اسلام نمونهٔ اشعار خودش را آن جا آورده است، راجع به امام زمان علیه‌السلام مخصوصاً، علاوه بر اشعاری که از دیگران جمع کرده بود.

به هر صورت، من از حدود سال ۱۳۳۹ کم کم با آقای حکیمی در مدرسه آشنا شدم، چون ایشان مجرد بود و ما هم در مدرسه بودیم. من ارادتی به ایشان پیدا کرده بودم و ایشان هم کم کم به من محبت پیدا کرده بود. در حجره ما، همان حجره که روبروی مدرسه نواب بود، می‌آمد و یک چای می‌خورد. من به تدریج با افکار آقای حکیمی آشنا می‌شدم تا این که سال ۱۳۳۹ شیخ هاشم قزوینی و سال ۱۳۴۰ آیت الله بروجردی فوت کردند. آقای حکیمی در پی قضایا و اختلاف‌هایی که بین مرحوم حاج شیخ مجتبی و مکتب مرحوم میرزا از یک طرف و آقای میلانی از طرف دیگر پیش آمده بود، درس آقای میلانی را ترک کرد و نرفت. از طرفی حجره آقای حکیمی مرکز رفت و آمد بعضی از دانشجویان بود که همان سالها نزد

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

او می‌آمدند. این سالها نهضت روحانیت و قیام آیت الله خمینی و مسئله ۱۵ خرداد و داستان دستگیری ایشان پیش آمد. آقای حکیمی شیفتهٔ آیت الله خمینی شد. شاید در رأس طلاب انقلابی مشهد، آقای حکیمی بود. پیشتر هم سابقه‌ای هم در دلخوری از آقای میلانی بود، لذا ایشان دیگر خیلی رفت و آمد به منزل آقای میلانی نمی‌کرد. البته ما هیچ گاه از آقای حکیمی کلمه‌ای که توهین و بی‌احترامی به آقای میلانی باشد، از ایشان نشنیدیم.

یکی از کسانی که به حجره آقای حکیمی رفت و آمد می‌کرد، مقام معظم رهبری آیت الله خامنه‌ای بود. آقای خامنه‌ای متولد سال ۱۳۱۸ است. در آن زمان دو نفر بودند که درس حاج شیخ هاشم می‌آمدند در حالی که سنّشان از بقیه کمتر بود. حتی ظاهراً ریش هم درنیاورده بودند. یکی آقای خامنه‌ای بود و یکی دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی.

آن زمان اینها با آقای حکیمی رفت وآمد داشتند. من ادبیات می‌خواندم و اینها درس شیخ هاشم می‌رفتند. آقای خامنه‌ای درمدرسه نواب حجره نداشت، لذا بیشتر با آقای حکیمی در ارتباط بود.

بعد از ۱۵ خرداد، آقای حکیمی کتاب «سرود جهش‌ها» را نوشت. قبل از این کتاب، یکی از دانش آموزان مدرسه علوی به نام پرویز خرسند، در کتابی به نام «آن جا که حق پیروز است» شرح حال اصحاب امام حسین علیه‌السلام را با قلم بسیار زیبا نوشته بود. آقای حکیمی بر کتاب او مقدمه‌ای نوشت، به نام «در خاطره شب یازدهم محرم»، با قلم زیبای ادبی. بعدها این مقدمه را خودش به عربی نوشت، به نام «لیل بلون الغم».

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی که آن زمان قد کوچک و لباده کهنه‌ای داشت و درس شیخ هاشم می‌آمد و نسبت به سنش پیشرفته بود، اما دانشکده ادبیات رفت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

و سه ساله لیسانس گرفت، مستقیماً بدون کنکور به دانشگاه تهران رفت و ظرف دو سال دکترایش را گفت. او خیلی با ذوق و سلیقه بود. او اکنون از اساتید درجه یک دانشکده ادبیات است و بیش از هشتاد سال دارد.

پدر آقای خامنه‌ای مرحوم سیدجواد حسینی خامنه‌ای در مسجد صدیقیها (مشهور به مسجد آذربایجانی‌ها) امام جماعت بود. آقای خامنه‌ای آقازاده‌ای اهل ادبیات بود که در تفکر انقلابی با آقای حکیمی خیلی رفیق بود. این بود که مقام معظم رهبری در پیام فوت ایشان آن پیام زیبا را داد و گفت از شخصیت‌های خراسان بهره معنوی برده است. چون آقای حکیمی محضر آقای سید ابوالحسن حافظیان را در باب علوم غریبه درک کرده بود بعلاوه بزرگان دیگری که یاد شد. این تماس‌ها از آقای حکیمی شخصیت والایی ساخته بود.

از طرف دیگر در حدود همان سال‌های ۱۳۴۰ آقای سید حسین سجادی به امر آیت الله میلانی به مشهد می‌آمد. چون آقای میلانی از حاج آقای حلبی تقاضا کرده بود که از آقای سجادی بخواهد که در مشهد بماند، علی رغم مشکلات زندگی که آقای سجادی در آن زمان داشت. آقای سجادی (متولد ۱۳۱۶) تقریباً همسن آقای حکیمی بود جالب این است که آقای حکیمی با ایشان خیلی رفیق شده بود و خیلی از ایشان خوشش می‌آمد. البته آقای سجادی شخصیتی داشت که نوع بزرگان مشهد به ایشان علاقمند شده بودند؛ هم مرحوم آقای میلانی، هم مرحوم حاج آقا حسن قمی. حتی خدمت آقای کفایی رسیده بود و ایشان به او احترام می‌گذاشت. وعّاظ مشهد، و مدرّسانی مانند مرحوم آقای مروارید و مرحوم شیخ هاشم قزوینی نیز به ایشان اعتماد داشتند. علتش این بود که نوع این آقایان، مانند شیخ مجتبی قزوینی، آقای مروارید، میرزا جواد تهرانی، آقای صدر زاده نسبت به شخصیت آقای حلبی حالت احترام و خضوعی داشتند. مخصوصاً من ملاقات آقای مروارید و مرحوم

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

میرزا جواد تهرانی و آقای صدرزاده و دیگر شاگردان مرحوم میرزا را نسبت به مرحوم آقای حلبی دیده بودم. البته ملاقاتی که با حاج شیخ مجتبی کرده باشد، من حضور نداشتم که از آن ملاقات خاطرات بگویم. آن بزرگواران، و به تبع آنها آقایان اخوان سیدان، آقای اشکذری، شیخ مسلم حائری، آقای دهشت و آقای حکیمی مخصوصاً، به آقای سجادی عشق و علاقه پیدا کرده بود که تا این اواخر عمر باقی ماند. مقاله‌ای که آقای حکیمی در باره آقای سجادی نوشت، و به خاطراتش اشاره کرد، که در مجله نگاه نو، چاپ شده، احتمالاً آخرین نوشته‌ای است که آقای حکیمی نوشته باشد.

به هر حال، آقای حکیمی کتاب سرود جهش‌ها را با قلم ویژه‌ای نوشته بود، مخصوصاً در فلسفه شورش‌های شیعه مقاله بسیار زیبایی داشت در این زمینه که چرا در قرن اول و دوم اسلامی امامزاده ها قیام می‌کردند. به مناسبت، سخنی را از یا زید بن علی یا یحیی بن زید نقل کرده بودند که اینها می‌گفتند ما مبارزه می‌کنیم تا به إحدی الحسنین نائل آییم، یا پیروزی یا شهادت. ذیل کلمه إحدی الحسنین پاورقی زده بود که ما این سخن زیبا و این سخن عالی تشیع را از کسی نشنیدیم، جز از پیشوای شیعه اندیش معاصر و یادگار پیشینه‌های شیعه، حضرت امام خمینی. وقتی این کتاب چاپخانه رفت، چاپخانه کلمهٔ «امام خمینی» را چاپ نکرد. به عقیده من نخستین کسی که رهبر فقید انقلاب را به لقب امام خمینی یاد کرد، آقای حکیمی بود. چاپخانه تعبیر را عوض کرد. بعد که کتاب چاپ شد، ایشان در حجره ما می‌آمد، این کتاب‌ها را می‌آورد، در پاورقی به خط خودش آن قسمتی را که چاپخانه پاک کرده بود، از نو با قلم خودش می‌نوشت و به دست اشخاص می‌داد.

از آن زمان آقای حکیمی به نهضت انقلاب روحانیت انقلاب امام خمینی پیوسته بود و هر جا می‌نشست از ایشان تقدیر می‌کرد؛ مخصوصاً آن زمان که آقای آزرم

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

قصیده مفصلی در وصف آیت الله خمینی گفته بود. او از دوستان آقای حکیمی بود که شاعری مشهور در مشهد بود و در وصف امام خمینی در شعرش سروده بود:

داد زدی بر حجاز و مشهد و شیراز وای زدی بر حجاز و مصر و سمرقند

جز تو شریعتمدار نیست در اسلام نیست ز بیت النبی بجز تو پساوند

آن وقت‌ها، آقای حکیمی این شعر را تکثیر می‌کرد و به دست طلبه‌ها می‌داد.

آقای حکیمی با شعرای انقلابی و با مجمع ادبیات خراسان و با مرحوم محمدتقی شریعتی و بعد با دکتر شریعتی رفیق حسابی بود. در عین حال مشهد و مدرسه نواب بود تا سال‌های ۴۷-۴۶ که من هم مشهد بودم و بعد از آن به تهران رفت. جالب بود که با اخوی من مهدی آقا که دو سه سال کوچکتر بود، در همین مدرسه بود. آقای حکیمی از این جوان خوشش آمده بود و با او رفیق شده بود. بعضی وقت‌ها اخوی من می‌رفت منزل آقای حکیمی و با همدیگر گفتگوها داشتند. اخوی من دانشگاه قبول نشد و به سپاه دانش در نوآب سبزوار رفت. آقای حکیمی از مشهد به نوآب رفت و دو سه شب مهمان اخوی بود، با همدیگر گردش می‌کردند و غروب بود و گشتی و دشتی. یک شعر هم در وصف اخوی گفته بود که باید پیدا کنم. به اخوی می‌گوید:

در حق تو را غصب نمودند به اجحاف[۱]

هان شاد بزی شاد که بخت تو گران است

به همان مناسبت میان بنده و آقای سجادی و آقای حکیمی رفت و آمد و آشنایی بود. بعدها آقای حکیمی از مشهد به تهران آمد و در انتشارات فرانکلین کار تصحیح و ویراستاری می‌کرد. در آن مرکز بعضی از این روشنفکران که چندان میانه‌ای با

۱. اشاره به اینکه دانشگاه قبول نشده بود.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

دین نداشتند و برخی از آنها حتی مذاق توده‌ای داشتند، آقای حکیمی را احاطه کردند. با این همه آقای حکیمی هیچ‌گاه از معتقدات شیعی و اسلامی برنگشت. البته تفکرات قبلی و انقلابی بودن و عدالت‌طلبی خودش را نیز حفظ کرد و خیلی به مظلومان می‌اندیشید. تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای در پیامشان خیلی تعبیر قشنگی است که عدالت‌جو، بود و دلش می‌خواست در جامعه حکومت عادله‌ای پیش بیفتد.

دو سه مرتبه من با آقای حکیمی رفتیم خدمت آقای حلبی. مرحوم حکیمی گفت حقیقتش این است که علت این که من به امام خمینی پیوستم این بود که از دست توده‌ای‌ها و روشنفکران خیلی تحقیر می‌شدیم که مذهبی‌ها و روحانیت را ثناگوی حکومتها و در خدمت دربار می‌دانستند؛ مخصوصاً با توجّه به سکوت آیت الله بروجردی و بزرگان قم در داستان ۲۸ مرداد. ایشان راست می‌گفت. آن روشنفکران و اهل قلم و روزنامه‌نویسان افراد متدین را مسخره می‌کردند و نمی‌توانستند بپذیرند که روحانیت دم از انقلاب بزند. آقای حکیمی می‌گفت: تحقیر مذهبی‌ها، متدینین و هیئات دینی را از زبان آنها بسیار شنیدم. بعد از سقوط رضاشاه، در مقابل توده-ای‌ها، دین و مذهب و روحانیت به عنوان تخدیر و افیون توده‌ها مطرح می‌شد. لذا وقتی که نهضت آیت الله خمینی پیش آمد، مخصوصاً در ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی که به ۱۵ خرداد منتهی شد و ایشان بر سر شاه، فریاد کشید ما احیاء شدیم. من دیدم که امام خمینی ما را احیاء کرد.

واقعیت مطلب که من هم قبول دارم، این است که نهضت امام خمینی در آن سال جانی دوباره به روحانیت و مذهب و دین داد. در همان زمان شعرا این مطلب را انعکاس دادند. مثلاً مرحوم علی اکبر خوشدل چنین سرود:

بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین مظهر آزادگی و آزادی است خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

امام خمینی آن زمان به خوشدل به خاطر این شعر جایزهٔ مالی داده و تشویقش کرده بود. این را آقای آصفی (شاعر و مدّاح) و کسانی که با مرحوم خوشدل تماس داشتند، می‌گفتند. (آقای خوشدل در هیئت بنی‌فاطمه شرکت می‌کرد و از مداحان بنی‌فاطمه بود. یک روز من که وارد فاطمه شدم، دو بیت شعر در وصف من گفته بود که این دو بیت شعر را آقای آصفی در ضمن دیوان خوشدل آورده است).

به هر صورت، با مرحوم آقای حکیمی چندین مرتبه در منزل آقای سجادی گفتگو داشتیم. چه ناهار و چه صبحانه و چه جلسه خصوصی. ایشان خیلی دلش می‌خواست که با آقای سجادی بیشتر تماس داشته باشد. این اواخر آقای حکیمی چند بار منزل میرزا اسماعیل مدرس غروی (فرزند مرحوم میرزای اصفهانی) آمده و مذاکرات علمی مفیدی داشتند. یک روز هم آقای حکیمی به من تلفن زد که با هم به دیدن آقای بهبودی برویم. من با شیخ محمود عبادی و آقای حکیمی دیدن آقای شیخ محمدباقر بهبودی رفتیم که این اواخر معمم نبود. ولی از همدرس‌های آقای حکیمی بود و افکار خاصی داشت و صحیح الکافی را نوشته بود. آقای حکیمی بارها به رفقای طلبه‌اش که وضع مالیشان بدتر از خودش بود کمک مالی می‌کرد. یک روز هم با آقای عبادی و آقای حکیمی در منزل آقای حلبی رفتیم و آقای حکیمی با کمال تواضع در خدمت آقای حلبی نشست و مؤدبانه بحث‌هایی مطرح کرد. این مطلب مربوط به حدود سال ۱۳۷۰ است.

آقای حکیمی حدود سال ۱۳۵۱ یادنامه علامه امینی را منتشر کرد، در حالی که آن زمان یادنامه نویسی برای شخصیت‌های دینی رسم نبود. برای آن مجموعه آقای حکیمی از علامه عسکری مقاله‌ای خواسته بود. مرحوم عسکری گفته بود به شرطی مقاله می‌دهم که از دکتر شریعتی مقاله نیاوری. حکیمی گفته بود: با کمال تأسف ندارم. به خاطر همین علامه عسکری به او مقاله نداد. (البته بعدها مقاله‌ای با عنوان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

«حسبنا کتاب الله» به ایشان داد که در مجموعه حماسه غدیر سال ۱۳۵۶ منتشر شد). به هر حال، آقای حکیمی با استاد محمدتقی شریعتی و دکتر علی شریعتی آن قدر تماس داشت که دکتر شریعتی در وصیت نامه‌اش نوشت که فقط حکیمی حق دارد در کتاب‌های من دست ببرد و اشتباهاتش را تصحیح کند.

اما ایشان گفت من به کتاب کسی دست نمی‌برم. هر کسی انتقادی داشت بنویسد. بگذارید کتاب‌های شریعتی درهمان وضع خودش باقی بماند و من اگر دست ببرم بدتر می‌شود از اعتبار می‌افتد. باید دانست یکی از نکاتی که آقای حکیمی خیلی مقید بود، این بود که هر سخنی از هر کس که شنیده، بنویسد که من این را از فلانی شنیدم. لذا در کتاب ادبیات و تعهد در اسلام، اشاره می‌کند که از مرحوم آقای حلبی یک شعر از ملک الشعراء بهار خواسته و آقای حلبی از یک جنگ خطی خودش آن را در اختیار حکیمی گذاشته بود. حکیمی همانجا یادآور می‌شود که من این شعر را از آقای حلبی گرفته‌ام، با توضیفاتی که برای ایشان می‌آورد، مانند «پیرایندهٔ منبر و محراب از خرافات و اباطیل صوفیه»، و تربیت جوانان متدین و...

آقای حکیمی در باره درسهای شیخ مجتبی قزوینی اصطلاح «مکتب تفکیک» را به کار برد، ابتدا در مجله کیهان فرهنگی و بعدا در کتابی مستقلّ. آقای حکیمی مکتب تفکیک را به مرحوم سید موسی زرآبادی، و مرحوم شیخ مجتبی میرزای اصفهانی. البته در این مورد آقای حلبی می‌گفت که مرحوم میرزا با مرحوم زرآبادی تماس نداشت و خودش مستقل بود. چنین اختلاف برداشتی بین آقای حلبی و آقای حکیمی بود. با تمام اینها آقای حکیمی شیفتهٔ معارف اهل بیت بود.

در طول این مدت، آقای حکیمی بر مبنای همان تفکری که دین به درد زندگی می‌خورد، به یک کار اساسی اقدام کرد. مجموعه‌ای را با اخوان محترمش مرحوم شیخ علی (که اندکی قبل از استاد حکیمی فوت کرد و آیت‌الله خامنه‌ای در بارهٔ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

ایشان پیام تسلیتی صادر کرد) و آقای شیخ محمد حکیمی نوشتند به نام الحیاة در حدود ده جلد. ایشان روایاتی را که زندگی ساز است، با نظم موضوعی خاص و ابتکاری برای نخستین بار در این کتاب گرد آورد. چند سال پیش آیت‌الله خامنه‌ای در نماز جمعه از این کتاب نام برد و تجلیل کرد.

آقای حکیمی در نگارش شرح حال بزرگان توانا بود، به عناوین مختلف، مانند بیدارگران اقالیم قبله و مرزبانان حماسه جاوید. نوع کتاب‌هایش با یک طرح واحد، یعنی جلد سفید با یک قطره خون، منتشر می‌شد. نکات خاصّ خود نیز دارد؛ مثلاً راجع به ملاصدرا در بحث معاد، می‌گوید که ملاصدرا نیز تفکیکی بوده و فلسفه را خیلی قبول نداشته است.

البته بر نوشتجات آقای حکیمی انتقادات هست. از جمله بعضی تجدید نظرهای ایشان نسبت به برخی دیدگاه هایش که عده‌ای می‌گفتند ایشان در یک خط ثابت نمی‌ماند. ولی به عقیدهٔ من او همواره در خط ولایت امیرالمؤمنین تا امام زمان علیهما السلام ثابت و استوار بود. نخستین کتابی در موضوع حضرت ولیّ عصر که درمشهد به پیشنهاد آقای سجادی نوشت، کتاب خورشید مغرب بود (حدود سال ۱۳۴۴) که بعدها با گسترش فراوان چاپ شد، در حدی که می‌توان آن را کتابی جدید دانست. اخوی ایشان آقای شیخ محمد حکیمی نیز کتاب در فجر ساحل را نوشت که مفصل‌تر از خورشید مغرب است.

آقای حسن رحیم‌پور ازغدی داماد همین شیخ محمد است که بعضی از حرفهایش را از آقای حکیمی گرفته بود، ولی این اواخر آقای حکیمی رحیم‌پور را قبول نداشت. پدر او حاج حیدر رحیم‌پور (که اندکی بعد از آقای حکیمی فوت کرد) در کانون حقایق اسلامی مشهد رفت و آمد می‌کرد.

به هر صورت، آقای حکیمی تا اواخر به خاطر همان انقلابی بودنش به دکتر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]

شریعتی احترام می‌گذاشت. با این همه هیچ گاه با آقای میلانی که این اواخر تماسی نداشت، انتقادی علنی نمی‌کرد؛ چنانکه توهین‌هایی که دکتر شریعتی به آقای میلانی می‌کرد ایشان آن توهین‌ها را قبول نداشت. به همین دلیل دید نمی‌تواند در کتابهای شریعتی دست ببرد، مانند کتاب «با مخاطب‌های آشنا» که آقای شریعتی مستقیم به آقای میلانی توهین می‌کند. و حتی گاندی آتش پرست را بر علامه مجلسی ترجیح می‌دهد. کجای این جمله را تصحیح کند؟ لذا گفت اینها سر جای خودش بماند.

خلاصه مطلب این که آقای حکیمی یک دلسوختهٔ تشیع بود. هیچ‌گاه منش روحانیتش را عوض نکرد. با این که خیلی از روحانیونی که در آن سالها از لباس در می‌آمدند، ضد مذهب حرف می‌زدند و در برابر دین و شعائر دینی می‌ایستادند؛ ولی آقای حکیمی تا پایان عمر در خدمت دین و مذهب بود.

در سالهای آخر عمرش کتاب مربوط به میرزا مهدی اصفهانی تحت عنوان «احیاگر حوزه خراسان» را ویراستاری کرد و مقدمه‌ای بر آن نوشت. زحمت تألیف کتاب را آقایان عربشاهی و طالبیان کشیدند، که زیر نظر آقای اسماعیل غروی فرزند میرزای اصفهانی نوشته شد؛ آقای غروی از آقای حکیمی خواست که مقدمه بنویسد و مرحوم حکیمی نیز مقدمه مفصلی نوشت.

من واقعاً از فوت آقای حکیمی متأثر شدم. آقای حکیمی از نظر من، خدمتگزار به تشیع بود و مخصوصاً واقعاً دنبال یک زندگی مبتنی بر عدالت بود. اگر در جاهایی به بعضی از مسائل نقد داشت، بدان جهت بود که آمال و آرزوهایی داشت برای آنکه جامعه از یک زندگی مرفه برخوردار شود، سرمایه‌داری نامشروع باز قوی‌تر شوند، و این شکاف طبقاتی ایجاد نشود. و این مطالب را به صراحت در کتابهایش می‌نوشت.

خداوند او را بیامرزد و با اهل بیت علیهم‌السلام محشور بفرماید.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.6.2]